

## بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی و سهراب سپهری

حسین اتمادی\* - دکتر ناهده فوزی\*\* - دکتر مهرداد آقائی\*\*\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی - استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی - استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه محقق اردبیلی

### چکیده

عشق و عرفان رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند، که در ادبیات عربی و فارسی شاعران زیادی به این دو مقوله پرداخته‌اند. عارفانه‌های بیاتی و سپهری بیانگر رویکرد عرفانی آن‌ها در اشعارشان است. با بررسی در اشعار این دو شاعر، رنگ و بوی عرفان شرقی و اسلامی به خوبی هویدا است، و نشان‌دهنده آن است که هر دو از عرفان شرقی و اسلامی متأثر بوده‌اند. این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی، به کشف مضامین مشترک عرفانی موجود بین اشعار این دو شاعر همچون: نگاه نوین، تکثرگرایی دینی، آرمان‌شهر، بشارت‌دهنده، زیستن در حال و مرگ، پیردازد و با بررسی تجلی عرفان شرقی و اسلامی در اشعار آن‌ها نگاه تازه‌ای از این دو شاعر را ارائه دهد.

**کلیدواژه‌ها:** عرفان، عشق، ادبیات تطبیقی، عبدالوهاب البیاتی، سهراب سپهری.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰

\*Email: Hosain.etemadi@yahoo.com

\*\*Email: fawzi.1920@yahoo.com (نویسنده مسئول)

\*\*Email: Almehr55@yahoo.com

## مقدمه

عرفان معرفتی گرانقدر است که دستاوردهای معنوی ارزشمند و بزرگانی بی‌بدیل به جامعه بشری عرضه کرده است. از آنجایی که عرفان مفهومی کلی و عام است نمی‌توان تعریف دقیق و مشخصی از آن ارائه داد و بدیهی است که باید به سایه‌های معنایی آن اهتمام ورزید. عرفان به دو بخش عملی و نظری تقسیم می‌شود؛ عرفان عملی (تصوّف) روابط و وظایف انسان را با خود و اجتماع و با خدا بیان می‌کند، و سالک باید مقامات و منازل را طی کند و با گذشتن از وجود ممکن و فانی به وجود متعالی دست یابد، اما عرفان نظری کشف و معرفت سرّی است که انسان را از محدوده خود رهایی داده، و به وجودی که ورای عالم محدود خودی است می‌رساند. (تهرانی ۱۳۵۹: ۱۶ و ۱۷) به عبارتی در تبیین هدف عرفان اسلامی می‌توان گفت که «عرفان نظری علم اصول نامیده می‌شود و عرفان عملی علم وصول، و هدف از عرفان اسلامی، شناخت خداوند به صورت حضوری و شهودی است. کمال عارف در رسیدن به حقّ است نه فهمیدن حقّ، و برای دیدار حقّ و رسیدن به او، سیر و سلوک، یا عبور از منازل و مراحل و مقامات لازم است.» (خالدی ۱۳۸۱: ۴۳) به تعبیری دیگر عرفان اسلامی «معرفت و علم حضوری از قبیل مشاهده و عیان است که انسان (عارف) با تمام وجود، معلوم را شهود می‌نماید و نیازی به مقدمات ندارد، و این شناخت یک شناخت فردی و غیرقابل انتقال به غیر است.» (مدنی ۱۳۸۷: ۵۱)

در رابطه با خاستگاه عرفان اسلامی و زمان آن باید گفت که «در تعالیم اسلامی و زندگی عملی رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) چیزهایی که بتواند از جنبه نظری، الهام بخش معانی لطیف و دقیق عرفانی باشد و از نظر عملی به وجود آورنده نشاط روحانی و یک سلسله جوشش‌ها و جنبش‌های عرفانی و

معنوی بشود، بسیار دیده می‌شود.» (مطهری ۱۳۸۵: ۲۲)

با توجه به این که عرفان ایرانی به شکل اساسی از اندیشه‌های مهرپرستی و زرتشتی‌گری متأثر است، قرآن کریم به عنوان اولین منبعی است که مضامین عرفان اسلامی از درون آیات کریمه آن سرچشمه گرفته است. فعل عَرَفَ با تمامی مشتقاتش در ۱۵ سوره از قرآن کریم و در ۲۲ آیه آمده است که همگی به گونه‌ای اشاره به مفهوم شناخت دارد. همان‌گونه که در آیه ۸۳ سوره مائده آمده است: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.»

(و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده بشنوند، می‌بینی چشم‌های آن‌ها را که از شوق پر از اشک می‌شود به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند، می‌گویند پروردگارا ایمان آوردیم پس ما را با گواهان و شاهدان حق، در زمره یاران محمد (ص) بنویس.)

از سویی دیگر ادبیات تطبیقی می‌کوشد که به بررسی و واکاوی نقاط اشتراک و افتراق در ادبیات ملل گوناگون پردازد و این کندوکاو را فارغ از هر گونه جهت‌گیری سیاسی، جغرافیایی، نژادی و زبانی سامان دهد. «ادبیات تطبیقی در واقع عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان.» (زرین‌کوب ۱۳۹۲: ۱۲۵) به بیانی دیگر ادبیات تطبیقی، ادبیاتی فرا ملی است که مرزهای جغرافیایی را در می‌نوردد و مروارید معرفت بشری را از صدف زبان و ادبیات ملل گوناگون رونمایی می‌کند. «این دانش جدید برای درک تاریخ ادبیات و نقد ادبی نوین، عنصر اساسی است.» (غنیمی ۱۳۹۰: ۳۳)

عبدالوهاب بیاتی و سهراب سپهری از شاعران برجسته‌ای بوده‌اند که در حوزه عرفان به‌ویژه عرفان شرقی و اسلامی مطالعات گسترده‌ای داشته‌اند، این مطالعات برای آن‌ها زمینه‌ساز سُرایش اشعاری عرفانی بوده است.

با بررسی و مقایسه مضامین عرفانی مشترک میان این دو شاعر، آشکارا جلوه‌های عرفان شرقی و اسلامی در آن‌ها پدیدار می‌گردد. مرگ دختر عبدالوهاب بیاتی و بیماری سهراب سپهری دو رویداد بزرگ و رنج‌آور در زندگی این دو شاعر، تأثیر چشم‌گیری در زندگی شعری آن‌ها گذاشته و بر تعمیق رویکرد عرفانی این دو شاعر افزوده است. بعد از درگذشت جانگداز دختر عبدالوهاب بیاتی به سبب سکت قلبی که به دنبال حمله آمریکا به عراق بود، ما شاهد جهت‌گیری عرفانی عمیق‌تری در آثار او هستیم و در واقع، دهه آخر شعر بیاتی اوج عرفانی‌گرایی اوست که از علت‌های آن می‌توان به مرگ فرزند و شنیدن صدای پای مرگ اشاره کرد. از سوی دیگر سهراب سپهری در آخرین سال‌های زندگی‌اش دچار سرطان خون شد و این بیماری در رویکرد معنوی وی مؤثر بوده است. در آخرین آثار سهراب گرایش به متافیزیک موج می‌زند و قطعاً می‌توان گفت که دفتر آخر سهراب عرفانی‌ترین بخش کار اوست. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌ها است: ۱- جلوه‌های رویکرد عرفانی در شعر دو شاعر چگونه است؟ ۲- برجسته‌ترین مضامین مشترک عرفانی در شعر دو شاعر چیست؟

### پیشینه پژوهش

بیاتی و سپهری شاعرانی هستند که درباره اشعار آن‌ها چندین کتاب و پایان‌نامه و مقاله تألیف گردیده و اشعارشان از زوایای مختلف مورد واکاوی قرار گرفته است، اما کتاب یا مقاله‌ای که مستقیماً و یا به طور غیرمستقیم به بررسی مباحث عاشقانه عارفانه در دیوان این دو شاعر به صورت تطبیقی پرداخته باشد به نگارش نرسیده است. بنابراین، این موضوع و پژوهش انجام شده می‌تواند گامی در این مسیر بردارد. برخی از پژوهش‌هایی که تا حدودی با موضوع مقاله مرتبط

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۵۳

هستند عبارتند از: عبدالوهاب البیاتی حیات و شعره در اسسه نقدیه نوشته ناهده فوزی (۱۳۸۳)، به نقد و بررسی زندگی و اشعار عبدالوهاب البیاتی شاعر معاصر عراقی پرداخته و کوشیده است نقش و تأثیر شاعر در تکوین شعر نو عرب را نشان دهد. مقاله‌ای با عنوان «عبدالوهاب البیاتی اسطوره‌ای زنده»، نوشته معصومه شبستری (۱۳۸۳)، در این مقاله بیان شده که بیاتی از طلایه‌داران حرکت جدید و پویای ادبیات و شعر می‌باشد که ققنوس‌وار در عصر سخت شعله کشیدن حرکت‌های انقلابی از خاکستر خویش دوباره سر برمی‌آورد. مقاله‌ای با عنوان «تأثیرپذیری و رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی»، نوشته یحیی معروف و سارا رحیمی‌پور (۱۳۹۱)، «تأثیرپذیری و رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی»، نویسنده بیان کرده است که عبدالوهاب بیاتی به خوبی مولوی را می‌شناخته و با آثار او آشنایی کامل داشته است؛ بیاتی از رموز عارفانه مولوی استفاده کرده و آن را با هدف شعری خود که همان طرح انقلاب و آزادی است، هم‌رنگ می‌سازد. در واقع، این رموز را از معانی اولیه خود خالی، و همچون لباسی بر پیکره افکار انقلابی‌اش پوشانده است. مقاله‌ای با عنوان «حقیقت‌جویی عارفانه سهراب سپهری با رویکردی تطبیقی به عرفان اسلامی و بودایی»، نوشته نعمت اصفهانی عمران (۱۳۸۹)، «حقیقت‌جویی عارفانه سهراب سپهری با رویکردی تطبیقی به عرفان اسلامی و بودایی»، نویسنده به این موضوع پرداخته است که سهراب سپهری بیش از همه به مباحث عرفانی توجه داشته و با نگاه نو و بیان تازه توانسته است چهره لطیف و خوشایندی از آن را به نمایش گذارد. مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر سهراب سپهری و عبدالوهاب البیاتی»، نوشته احمدرضا یلمه‌ها و مسلم رجبی (۱۳۹۶)، این مقاله به این موضوع پرداخته است که در اشعار سپهری و بیاتی مضامین نوستالژیکی همچون غم دوری از سرزمین، حسرت ایام کودکی و نوجوانی و اندوه‌های اجتماعی اشاره شده که رنگ اشعارشان را به خاطر بهره‌مندی از عرفان در زمینه مفاهیم نوستالژیک پر

معناتر کرده است. مقاله‌ای با عنوان «پیوند عرفان و رمانتیسم در شعر سپهری»، نوشته حسین میکائیلی (۱۳۸۹)، نویسنده در این مقاله بیان می‌کند که سهراب تلفیقی از عرفان و رمانتیسم‌زا در اشعار خود به کار برده است؛ اما از آنجا که عرفان سپهری، همان عرفان شناخته شده ایرانی - اسلامی نیست، رمانتیسم او نیز با اصول این مکتب هم خوانی ندارد. مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» نوشته کامران قدوسی (۱۳۸۷)، این مقاله مقایسه‌ای است تطبیقی بین بخشی از اندیشه‌های خلیل جبران و سهراب سپهری. مضامین مشترک مورد توجه این دو شاعر نگاه به طبیعت است؛ اما نگاهی دقیق‌تر به آثار آنان، اختلافی عمیق را مشخص می‌سازد و آن تفاوت در افکار عرفانی این دو شاعر است؛ که همین امر نیز محور اصلی سخن را تشکیل می‌دهد.

### معرفی عبدالوهاب بیاتی

«بیاتی در سال ۱۹۲۶ میلادی در بغداد در محله‌ای نزدیک مزار صوفی معروف عبدالقادر گیلانی به نام «باب‌الشیخ» به دنیا آمد. از کودکی توسط پدر بزرگش که مردی اهل مطالعه بود با ادبیات کهن عرب آشنا شد. در سال ۱۹۶۴ به دانش‌سرای عالی و مرکز تربیت معلم بغداد رفت و در رشته زبان و ادبیات عربی مشغول به تحصیل شد و در آنجا بود که با شعرای معاصر عرب چون نازک‌الملائکه و بدرشاگرد سیّاب و سلیمان‌العیسی آشنا شد.» (کامبل ۱۹۹۶: ۳۹۴)

اگرچه آن زمان دانش‌سرای عالی بغداد در دوران فعالیت سیاسی بسر می‌برد، اما بیاتی در این دوره فارغ از دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی، سرگرم احساسات و دل‌مشغولی‌های عاشقانه خود بود. او به یکی از همکلاسی‌های خود که دختری ایرانی به نام فروزنده بود، دل سپرد. پدر فروزنده که از وابستگان فرهنگی

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۵۵

سفارت وقت ایران در بغداد بود، سال‌ها همراه خانواده‌اش در عراق می‌زیست، خاطره این عشق با بازگشت فروزنده و خانواده‌اش به ایران، به عنوان بذر اولیه عشقی جاودانه و دست نیافتنی در اشعار بیاتی شد و شاعر از این عشق اسطوره‌ای به نام عایشه یاد کرد. این عشق افسانه‌ای بیاتی زمینه‌ساز سرایش عارفانه‌های او شد. (فوزی ۱۳۸۳: ۲۷-۱۶)

بنا به گفته موسی اسوار، بیاتی «جهانی‌ترین شاعر معاصر عرب و از نخستین پیشگامان شعر امروزی است که شهرت او جهانی و پیوندهای او بزرگان شعر و ادب جهان، همچون ناظم حکمت و نرودا و اوکتاویو پاز و رافائل آلبرتی و رسول حمزاتوف و مارکز و یاشار کمال، معروف است، و درباره هیچ شاعر معاصر عربی به اندازه او نوشته نشده است.» (اسوار ۱۳۸۱: ۱۸۱)

### معرفی سهراب سپهری

سهراب سپهری در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۷ در کاشان به دنیا آمد. پدر بزرگش میرزا نصرالله‌خان سپهری نخستین رئیس تلگراف‌خانه کاشان بود. نام پدرش اسدالله و نام مادرش ماه‌جبین بود. پدرش، اهل ذوق و هنر و طراح بود، خطی خوش داشت و تار هم می‌نواخت او سهراب را به نقاشی عادت می‌داد. مادرش، ماه‌جبین، اهل شعر و ادب بود. او در خانه‌ای بزرگ واقع در باغی پر از انواع درختان سبز و تنومند به دنیا آمد. (سپهری ۱۳۹۵: ۱۱)

دوره ابتدایی و متوسطه و دوره دو ساله دانش‌سرای مقدماتی را در کاشان گذراند. سپس به تهران آمد و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و هم‌زمان به استخدام شرکت نفت در تهران در آمد، اما پس از ۸ ماه استعفا داد. سپهری در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعه شعر نیمایی خود را به

نام «مرگ رنگ» منتشر کرد. در سال ۱۳۲۲ از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شد و به دریافت نشان درجه اول علمی نایل آمد. (سپهری ۱۳۹۵: ۱۵)

سهراب در آغاز کار شاعری تحت تأثیر شعرهای نیما بود؛ و این تأثیر در «مرگ رنگ» به خوبی مشهود است. بعدها سبک او دستخوش تغییراتی می‌شود و شعرش از شعر دیگر شاعران هم‌دوره‌اش متمایز می‌گردد. «سپهری با نقب زدن به دنیای اساطیر، یادمان دودمان و تبار خویش را فرا روی بشر نهاده و بدین‌گونه شعر معاصر را با شعر سنتی پیوند زده است. وی در پی به تصویر کشیدن جهان واقعی نیست، بلکه اسطوره‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهد که پایه واقعیت بر آنها نهاده شده است.» (اردلانی ۱۳۹۵: ۱۶) سرانجام در سال ۱۳۵۹ به علت بیماری سرطان خون دار فانی را وداع می‌گوید و صحن امامزاده سلطان علی، روستای اردهال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید. (همان: ۱۸)

### نگاه نوین بیاتی و سپهری

از مهم‌ترین مضامین عرفانی مشترک در اشعار عبدالوهاب بیاتی و سهراب سپهری، که می‌توان به آن اشاره کرد نگاه نوین است. بیاتی و سپهری با نگاهی تیزبینانه و عرفان‌گرایانه به پدیده‌ها می‌نگرند و همچون کریشنامورتی<sup>(۱)</sup> خواهان تجدیدنظر در نگاه به همه چیز هستند؛ اندیشه‌ای که بر اساس آن درک انسان از پدیده‌های پیرامون ساختار شکنانه و به دور از شناخت‌های سنتی، موروثی است. با نگاهی اجمالی به اشعار بیاتی می‌توان گفت: «شعرهای او در گذار از سرزمین‌ها است که ویژگی‌های ذهنی و زبانی خود را می‌یابد.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۱۸۴) بیاتی با توجه به شناختی که از عرفان شاعران ایرانی دارد معتقد است

1. Krishna Murti (1896-1986)



س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۵۷

که «داشتن تجربه عرفانی و وجودی از امتیازات شاعران فارسی است که سایر شاعران مشرق زمین از آن برخوردار نیستند.» (فوزی ۱۳۸۳: ۵۵؛ سیفی و دیگران ۱۳۹۶: ۱۳۴) با توجه به مضامین شعری سهراب می‌توان گفت:

«عرفان سپهری هم با عرفان شرقی همانندی‌هایی دارد و هم با عرفان ایرانی. هم اندیشه‌هایش به اندیشه‌های کریشنامورتی بسیار نزدیک است و هم چیزی از رماتیسیم اروپایی در اشعارش یافت می‌شود. دلیل این قرابت‌ها را می‌توان این‌گونه بیان کرد که اولاً عرفان‌ها به هم نزدیکند و دارای همانندی‌های بسیاریند. بنابراین، عرفان او از هر عرفانی که مایه گرفته باشد، به عرفان‌های دیگر هم نزدیک است؛ ثانیاً سپهری همان‌طور که خود گواهی می‌دهد با همه عرفان‌ها آشنا است.» (اویسی کهخا ۱۳۹۲: ۱۵)

عبدالوهاب بیاتی در خوانشی از *طواسینِ حلاج* با طرح پرسش‌های ژرف، نگاه گذشتگان را به چالش می‌کشد و افق نگاه عارفانه خویش را عرضه می‌کند و از دل مرگ به مهندسی شعر عرفانی می‌پردازد:

«أصْرُخُ فِي لَيْلِ الْقَارَاتِ السَّتِّ / أَقْرَبُ وَجْهِي مِنْ سَوْرِ الصَّيْنِ / وَ فِي نَهْرِ النَّيْلِ  
أَمُوتُ غَرِيقًا / كُلُّ مَتُونِ الْأَهْرَامَاتِ مَعِي / وَ مَرَاتِي الْمَعْبُودَاتِ / أَمُوتُ وَ أَطْفُو مُنْتَظِرًا  
دَقَاتِ السَّاعَاتِ الرَّمَلِيَّةِ فِي بَرَجِ اللَّيْلِ الْمَائِلِ / أُنْبِي وَطَنًا لِلشَّعْرِ أَقْرَبُ وَ جْهِي مِنْ  
وَجْهِ الْبِنَاءِ الْأَعْظَمِ / أَسْقَطُ فِي فَخِّ الْكَلِمَاتِ الْمَنصُوبَةِ.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۳۷۲/۲)

(در شب قاره‌های شش‌گانه، بانگ برمی‌آورم / چهره‌ام را به دیوار چین نزدیک می‌کنم / و در رود نیل غرق می‌شوم / همه سنگ‌نوشته‌های اهرام / و سوگ‌سروده‌های خدایان با من است / در انتظار ضربه‌های ساعت‌های شنی در برج خمیده شب می‌میرم و شناور می‌مانم / و میهنی برای شعر می‌سازم، چهره‌ام را به چهره معمار بزرگ نزدیک می‌کنم / و در دام کلمات از پیش ساخته شده، غلت می‌خورم.)

بیاتی در این قصیده بر شش قاره جهان می‌شورد و با برجسته کردن نمادهای

دنیای قدیم همچون دیوار چین و رود نیل و متون کهن اهرام مصر، سنت‌ها و باورهای به ارث مانده از آن‌ها را به چالش می‌کشد، و با طرح پرسش‌هایی فلسفی خواهان بازبینی در باورهای سنتی می‌شود. سپس به طرح پرسش‌های سخت و فلسفی و مبتنی بر نگاه نوین می‌پردازد:

«لماذا يا أبتى أنفى فى هذا الملكوت.../ لماذا صمتَ البحرُ/ الانسانُ المفعَمَ موتاً فى هذا المنفى/ هذا عصر شهود الزور.../ لماذا تُنفى الكلمات/ يصير الحبَّ عذاباً/ و الصّمتَ عذاباً/ فى هذا المنفى.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۳۷۵ - ۳۷۲)

(پدرم برای چه در این ملکوت تبعید می‌شوم؟ چرا دریا خاموش است؟ برای چه در این تبعیدگاه آدمی پر از مرگ است؟ برای چه این دوره، دوره شاهدان دروغین است؟ برای چه واژه‌ها تبعید می‌شوند و چرا عشق به عذاب مبدل می‌شود؟ و برای چه سکوت سرشار از شکنجه است؟ در این تبعیدگاه.)

در این شعر بیاتی همه چیز را به چالش می‌کشد، بودن، مرگ، شاهدان دروغین، عشق و سکوت و... او به دنبال چرایی این همه شیدایی و ناعدالتی‌هاست، نه چگونگی؛ از این رو، تن به تقلید کورکورانه و سنتی نمی‌دهد. سپهری هم در شعر خود تعاریف بر جا مانده از گذشتگان را به چالش می‌کشد و معتقد است چرا باید اسب و کبوتر و لاله قرمز، نماد نجابت و زیبایی و خوبی باشند و کرکس و شبدر نماد زشتی و بدی و با طرح این پرسش‌ها خواهان بازبینی در تعاریف و باورهای سنتی می‌شود؛ وی نیز همچون بیاتی، نگاه سنتی به این پدیده‌ها و جلوه‌های طبیعت را بر نمی‌تابد و با طرح پرسش‌هایی به غایت ژرف، به دل باورهای نهادینه شده درون آدمی می‌زند و می‌گوید:

«اسب حیوان نجیبی است/ کبوتر زیباست/ و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست/ گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد/ چشم‌ها را باید شست/ جور دیگر باید دید.» (سپهری ۱۳۸۹: ۲۹۰)

آن‌گونه که در شعر بیاتی و سپهری دیده می‌شود، پیش‌داوری و تن سپردن به باورهای گذشتگان منطقی نیست؛ آنچه مهم است خود نگرستن است که در پی آن به چالش کشاندن باورهای نهادینه شده در دل آدمی می‌انجامد؛ این چالش نه عامداً بلکه با محو شدن نگاه‌کننده به آنچه می‌بیند، رخ می‌دهد. در این بینایی جدید تمام هستی از نیک، بد، زشت و زیبای آن تجلی اراده الهی است؛ چه کرکس و چه کبوتر آنچه مهم است تغییر زاویه دید است و بازبینی در باورهای کهنه چندین لایه است. در نگاه سپهری بنیانی یک‌پارچه و یک وحدت وجودی به چشم می‌خورد که بنا بر آن پایه‌های ایدئولوژیکی خود را فرو می‌ریزد.

### تکثرگرایی دینی

تکثرگرایی یا آیین کثرت از مباحث فلسفه دین و به معنای پذیرش کثرت و نفی انحصار است. «تکثرگرایی معادل فارسی واژه پلورالیسم<sup>۱</sup> در زبان انگلیسی است، ترکیبی است از واژه پلورال<sup>۲</sup> به معنای جمع و کثرت و پسوند ایسم یا ایزم<sup>۳</sup> که بر گرایش و طرز فکر دلالت دارد.» (آریان‌پور ۱۳۸۸: ۴۰۹۱/۲)

«تکثرگرایی دینی گاه بر پذیرش کثرت در محدوده مذاهب یک دین اطلاق می‌شود و گاه بر پذیرش تکثر ادیان. تکثرگرایی دینی مورد بحث، عبارت است از نفی انحصار حقانیت یا نجات‌بخشی در دین واحد و گسترش دادن آن به همه یا مجموعه‌ای از ادیان در عصر واحد به گونه‌ای که هر یک از ادیان جلوه‌ای از حق مطلق به‌شمار آید.» (الطبرسی ۱۴۱۶: ۱۲)

### تکثرگرایی دینی در شعر بیاتی و سپهری

مسیح (ع) در نگاه بیاتی سمبل پاکی، آزادگی و مظلومیت است و بیاتی چندین

1. Pluralism  
3. Ism

2. Plural

بار در دیوان خویش به اشکال گوناگون از آن یاد می‌کند و آن را کهن‌الگوی عاشقان حقّ و آزادگان می‌داند؛ او در قصیده «إلی ذکری دیمتروف» می‌گوید:

«مسیحنا کان بلا صلیب / کان بلا إکلیل شوک / کان فی صراعه الرهبان یوقد

ألفُ شمعة فی لیلنا المعذب الکئیب.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۳۴۲/۱)

(مسیح ما بدون صلیب بود بدون تاجی از خار و در پیکار سخت و سهمگینش، هزاران شمع در شب گرفتاری و مصیبت‌هایمان روشن می‌شود.)

او در قصیده «قصائد إلی یافا» مسیح را در نماد انسانی در بند استثمار معرفی

می‌کند:

«یافا یسوعک فی القیود / عارٌ تُمزّقه الخناجرُ عبر صُلبان الحدود.» (همان:

۱۹۳/۱)

(یافا! مسیحت در بند است / ننگ است که دشنه‌ها به وسیله صلیب‌های آهنین

قطعه، قطعه‌اش کنند.)

عیسای بیاتی، آزاده‌ای مؤمن و پاک‌سرشت است که اهریمنان به صلیبش

می‌کشند و مثله‌اش می‌کنند. بیاتی در قصیده «یومیات العشاق» از حال و روز

زرتشتیان که آماج بلاها شده و مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند سخن می‌گوید:

«مجوس هذا العصر فی غربتهم یبکون / لم یظهر النجمُ و لکن ظهر السادةُ و

للصوصُ و شعراءُ الحلم المأجور / و أغمدوا سیوفهم فی جثث الأطفال / فقراء

المُدن الجیاع / و حرقوا شهادة الأموات / و الکتب المقدسة.» (همان: ۲۵۱/۲)

(زرتشتیان این زمانه در غربتشان گریه می‌کنند / ستاره آشکار نگشت ولی سروران

و دزدان و شاعران مزدور و جیره‌خوار پدیدار شدند / و شمشیرهایشان را مقابل

اندام‌های نحیف کودکان و بینوانان گرسنه شهر غلاف کردند / و گواهی مردگان و

کتاب‌های مقدّس را تحریف کردند.)

بیاتی به دنبال حقیقت است حقیقتی در چارچوب همه ادیان و مذاهب

آن‌چنان که حافظ می‌سراید:

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۶۱

همه کس طالب یارند چه هوشیار چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت  
(حافظ ۱۳۸۲: ۱۶۰)

از این رو، زرتشتیان را نیز گرامی می‌دارد و از اندوه و مظلومیتشان بانگ برمی‌دارد و به افشای ستمگران و تحریف‌گران ادیان می‌پردازد. آنان که سقف معیشت خویش را بر ستون شریعت زده‌اند و به بهانه دین شمشیرها در تن نحیف کودکان فرو کردند. بیاتی در سروده‌هایش گاه از امام حسین و امام علی علیهما السلام و گاه از امام شافعی سخن می‌گوید. در قصیده «کتابه علی قبر السیاب» از دیوان «الکتابه علی الطین» بر امام حسین (ع) می‌گیرد:

«أصعد أسوارک بغداد، و أهوی میناً فی اللیل / أمد للبیوت عینی / أبکی علی  
الحسین / و سوف أبکیه الی یجمع الله الشیتین و أن یسقط سورالین.» (البیاتی  
۱۹۹۵: ۲۱۹/۲ و ۲۲۰)

(ای بغداد از دیوارهایت بالا می‌روم / مرده‌ای را در شب دوست دارم / چشمم را برای دیدن خانه‌ها باز می‌کنم / بر حسین می‌گیرم / و بر او خواهم گریست تا خداوند این دو دستگی را یکپارچه کند / و دیوار جدایی فرو ریزد.)

وی در این قصیده گریه بر امام حسین (ع) را جلوه یکپارچگی و وحدت می‌داند و آن را می‌ستاید، و از این دو دستگی و تفرقه میان امت اسلامی گلایه می‌کند، و از خدا می‌خواهد که هر چه زودتر این دیوار جدایی بین دو مذهب فرو بریزد و همه مسلمانان یکپارچه و متحد شوند؛ همچنین در قصیده «رسائل إلی الامام الشافعی» می‌گوید: «قَبَلْتُ شَبَاكَ «الحسین» / وَغَسَلْتُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالدموع / نضوتُ فی مواکب العزاء.» (البیاتی ۱۹۹۰: ۲۵۵)

(بر ضریح حسین بوسه زدم / و با اشکم حجر الأسود را شستم / و پابرهنه با کاروان عزا حرکت کردم.)

بیاتی امام حسین (ع) را سرور آزادگان جهان می‌داند و بر سوگ او می‌گیرد و دلدادۀ آن مظلوم بزرگ تاریخ بود و بی‌تعصب ضریح او را می‌بوسد. در اشعار

سهراب سپهری نیز تکثرگرایی دینی به روشنی دیده می‌شود: «قرآن بالای سرم / بالش من / انجیل / بستر من تورات و زیرپوشم / اوستا / می‌بینم خواب: بودایی در نیلوفر آب.» (سپهری ۱۳۸۹: ۲۳۸)

سپهری در این شعر از نماد تمام ادیان مورد نظر خویش نام می‌برد و دلدادگی به همه آن‌ها را نمایان می‌سازد؛ همه ادیان برایش عزیز است: اسلام، مسیحیت، یهودیت، زرتشتی و بودایی. در قطعه‌ای از شعر بلند «صدای پای آب» سپهری تجلی خداوند را علاوه بر ادیان در تمام کاینات می‌بیند و حضور خداوند را در تمام هستی این‌گونه بیان می‌کند: «خدایی که در این نزدیکی است / لای این شب‌بوها / پای آن کاج بلند / روی آگاهی آب / روی قانون گیاه.» (سپهری ۱۳۹۵: ۱۶۳)

سهراب سپهری خدا را همه جا می‌بیند، در همین نزدیکی، نزدیک‌تر از رگ گردن، وقتی عطر دل‌آویز شب‌بوها مستش می‌کند و آنگاه که لختی در سایه‌سار آن کاج بلند می‌آساید. وی بر این باور است که آب از ماهیت خویش آگاه است و از قدرت جان‌بخشی خویش نیک آگاه است:

«اهل کاشانم... / من مسلمانم / قبله‌ام یک گل سرخ / جانمازم چشمه، مُهرم نور / دشت سجاده من / من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم / در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف / همه ذرات نمازم متبلور شده است / من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را، پی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم / پی قد قامت موج / کعبه‌ام بر لب آب / کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست / کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ می‌رود شهر به شهر / حجرالاسود من روشنی باغچه است.» (همان: ۱۶۴)

بی‌تردید سهراب تمام زیبایی‌های طبیعت را در نمادهای دینی متجلی می‌سازد و به تعبیر دیگر افزون بر تکثرگرایی دینی نوعی جان‌بخشی معنوی به جلوه‌های طبیعت می‌دهد. سپهری خود را مسلمان می‌داند؛ اسلام وی اسلامی متفاوت

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۶۳

است، طبیعت در این آیین، آینه تمام نمای جلوه خداوند است. گل سرخ بسان قبله برایش مقدس است وی چشمه را در برابر خود جانمازی پاک و زلال می‌شمارد و پیشانی بندگی بر مهر نور می‌ساید و فراخنای دشت را سجاده نیایش می‌شمارد. او با نوازش باد، بر پنجره خانه از خواب بیدار می‌شود و وضو می‌گیرد. وی در هر نمازی همه جلوه‌های آفرینش‌گری خداوند، از ماه و خورشید و هر طیفی از نعمت‌های الهی را یادآوری می‌کند. وقتی نماز می‌خواند که باد زلف درخت سرو را آشفته کند؛ هنگام نماز خواندن می‌بیند علف در دشت، دست به آسمان دارد و الله اکبر می‌گوید و امواج دریا (قد قامت الصلاة) می‌گویند و کعبه او زیر گل‌های اقا قیاست و حجرالاسود او روشنایی باغچه است. اسلام سپهری، اسلام محبت، روشنایی و زیبایی است. اسلامی که جلوه‌های آفرینش آفریدگار هر لحظه در آن ساری و جاری است. «او می‌گوید: اسلام من، اسلام زیبایی‌هاست، اسلام خداست و همیشه همراه با احساس و شهود خداست.» (ثروتیان ۱۳۸۹: ۱۰۰)

## آرمان شهر

آرمان شهر<sup>۱</sup> با نام‌های گوناگونی چون: مدینه فاضله، ناکجاآباد، شهر خدا، جامعه توحیدی نامیده و به جامعه آرمانی و ایده‌آل انسان گفته می‌شود؛ ویژه مکانی خاص نیست؛ در واقع، هر جایی است که در آن همه مردم، با نیک‌بختی و سعادت در کنار یکدیگر، در صلح و آرامش به سر می‌برند و در آنجا از ظلم و فساد اثری نیست و عارفان همواره به دنبال این شهر گم گشته آرمانی هستند. (آقا جعفری ۱۳۸۶: ۶۲) «اندیشه دنیای آرمانی و آرزوی دستیابی به زندگی جاوید و

---

1. Utopia

سرشار از آرامش و کامیابی، اندیشه‌ای بسیار دیرین بوده که ذهن بشریت را از دیرباز به خود مشغول داشته است و در پی چنین باوری، بسیاری از نویسندگان و شاعران، به شیوه‌های گوناگون، در آثار خویش بدان پرداخته‌اند.» (صادقی شهپر ۱۳۸۷: ۸۰)

### آرمان‌شهر بیاتی و سپهری

بیاتی شاعری است که به فردا ایمان دارد و معتقد است که زندگی از گذشته سرچشمه می‌گیرد و نهایتاً زندگی را ترانه‌ای زیبا می‌داند که مردم آن را می‌خوانند، اگرچه شروعش با اشک و اندوه همراه است؛ او در قصیده «إلی إخوانی الشعراء» چنین گفته است:

«یا إختوی / الحیاءُ أغنیةٌ جمیلةٌ وأجملُ الأشیاء / ما هو آتٍ ما وراءَ اللیلِ من ضیاء / یا إختوی / الحیاءُ أغنیةٌ جمیلةٌ / مَطْلَعُهَا الدموعُ والأحزانُ.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۲۱۸/۱)

(برادرانم! زندگی ترانه‌ای زیباست و زیباترین چیز همانی است که در راه است و بعد از شب تاریک روشنایی می‌آید، برادرانم! زندگی ترانه‌ای زیباست که شروعش با اشک و اندوه همراه است.)

در این قصیده بیاتی، با نگاهی به فراسوی مرزهای زمان حال، از آینده‌ای نوید می‌دهد که در آن زندگی، زیبایی همراه با ترانه‌های خوشبختی و طلوع تازه و زندگی دوباره‌ای از روشنایی‌ها و دلخوشی‌هاست که می‌توان این‌ها را بخشی از یوتوبیای شاعر دانست.

وی شاعری خوشبین است که در لابلای سختی‌های زندگی در جست‌وجوی مدینه فاضله است. در قصیده «سأنصب لك خیمة فی الحدائق الطاغورية» از دیوان کتاب البحر شاعر آرمان‌شهر خود را به تصویر می‌کشد:



س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۶۵

الطفل و العاشقُ في وجهه الـ آخر يرثى المدنَ الخائنةَ  
يَفِرُّ من جحيمها نائراً ممارساً طقوسَه الباطنة  
مدماً حياته حالماً بالمدن الفاضلة العاشقة  
منتظراً غزاة البحر و الـ مراكب البيضاء و الصاعقة  
(البياتي ۱۹۹۵: ۲/۳۳۰)

(بچه و عاشق در چهره‌ای دیگر/ به سوگ شهرهای خائن می‌نشیند/ و شورش‌گرانه در حالی که به آرمان‌هایش پای‌بند است از جهنم آن‌ها می‌گریزد/ حال آنکه زندگیش را ویران می‌کند و در آرزوی آرمان‌شهرهای عاشقانه خویش است/ در انتظار آهوی دریا و کشتی‌های سفید و صاعقه است.)

سهراب سپهری نیز همچون بیاتی دل‌داده آرمان‌شهر آرمانی خویش است. وی «در شعر پشت دریاها شهری است» از مجموعه حجم سبز این‌گونه می‌گوید:

«قایق‌ی خواهم ساخت، خواهم انداخت به آب/ دور خواهم شد از این خاک غریب/ که در آن هیچ کسی نیست که در بیشه عشق/ قهرمانان را بیدار کند/ هم‌چنان خواهم راند/ هم‌چنان خواهم خواند:/ دور باید شد دور/ مرد آن شهر اساطیر نداشت/ زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود/ هم‌چنان خواهم خواند/ هم‌چنان خواهم راند.» (سپهری ۱۳۸۹: ۳۵۷ و ۳۵۶)

قایق، آب، تور، مروارید، شب، پنجره و شهر از جمله عناصر اصلی سازنده این شعر هستند، شاعر در این شعر به بیان انگیزه سفر عرفانی خویش می‌پردازد، به دور شدن از خاک غریب (زمین) که در آن همه در خواب فرو رفته‌اند و کسی نیست که قهرمانان را بیدار کند. سپهری در این شعر بر خوردی عاشقانه و عرفانی با اشیای پیرامون خود به‌ویژه عناصر طبیعت دارد و خواهان گریز از دیاری است که مطلوبش را در آن نمی‌یابد و سوار بر قایق خود ساخته آرزوهایش، دل به دریای آرمان‌شهر خویش می‌سپارد. و در ادامه می‌گوید:

«پشت دریاها شهری است/ که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است/ پشت

دریاها شهری است/ که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحر خیزان است/ شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند/ پشت دریاها شهری است! قایقی باید ساخت.» (سپهری ۱۳۸۹: ۳۵۹)

همان‌طور که از سروده‌های سهراب می‌توان فهمید، آرمان‌شهر ساخته و پرداخته ذهن خیال‌پرداز او عاری از هر نوع تنگ نظری و حقارتی است که در آرمان‌شهر بیاتی موج می‌زند. آرمان‌شهر سهراب آن قدر فراخ و گسترده است که خورشید با آن همه عظمت در گوشه‌ای از چشمان ساکنان سحرخیز آن شهر جای می‌گیرد، و شاعران از چنان مقام و منزلت والای اجتماعی برخوردارند که صاحب آب و روشنایی و اندیشه‌اند؛ یعنی همان مدینه فاضله افلاطون و ارسطو. شعر «ندای آغاز» نیز بیانگر حضور پررنگ آرمان‌شهر گم شده سهراب است:

«کفش‌هایم کو/ چه کسی بود صدا زد سهراب/ آشنا بود صدا مثل هوا با تن برگ/  
بوی هجرت می‌آید/ بالش من پرآواز پر چلچله‌هاست/ صبح خواهد شد/ به این  
کاسه آب/ آسمان هجرت خواهد کرد/ باید امشب بروم/ من که از بازترین  
پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم/ حرفی از جنس زمان نشنیدم/ هیچ  
چشمی، عاشقانه به زمین خیره نبود/ کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد/  
هیچکس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت/ من به اندازه یک ابر دلم  
می‌گیرد/ باید امشب بروم/ باید امشب چمدانی را که/ به اندازه پیراهن تنهایی  
من جا دارد بردارم/ و به سمتی بروم/ که درختان حماسی پیداست، رو به آن  
وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند...» (همان: ۳۸۵ - ۳۸۲)

شاعر در این شعر به دنبال کفش‌هایش می‌گردد تا با صدایی غیبی که او را می‌خواند، هجرت کند، هجرت به سوی روشنایی و صبح از دل تاریکی شب، هجرت از میان آدمیانی که حرف شاعر را درک نمی‌کنند، مردمی که عاشقانه به هستی نمی‌نگرند، پس باید به سمت آن شهر توصیف‌ناپذیر خویش هجرت کند. بیاتی معتقد است که زمانه پر از خیانت شده و بر شهرهای پر از خیانت

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۶۷

سوگواری می‌کند، در حالی که به ارزش‌های درونی خویش پایبند است و از دل تاریکی به انتظار نور و روشنایی می‌نشیند تا به ساحل امن آرمان‌شهر خویش برسد. بیاتی در قصیده «الطفولة» از دیوان «الذی یأتی و لا یأتی» نقاب خیام را بر چهره می‌زند و از نیشابور که اکنون از آرمان‌شهر به دوزخ شهر تبدیل شده سخن می‌گوید:

«وُلِدْتُ فِي جَحِيمِ نِيسَابُورٍ / قَتَلْتُ نَفْسِي مَرَّتَيْنِ، وَضَاعَ مِنِّي الْخَيْطُ وَالْعَصْفُورُ /  
بِثَمَنِ الْخَبْزِ، اشْتَرَيْتُ زَنْبِقًا بِثَمَنِ الدَّوَاءِ / صَنَعْتُ تَاجًا مِنْهُ لِمَدِينَةِ الْفَاضِلَةِ الْبَعِيدَةِ.»  
(البیاتی ۱۹۹۵: ۶۳/۲)

(در دوزخ نیشابور متولد شدم / دوباره خویشتن را کشتم و نخ و گنجشک من تباہ شدند/ به قیمت نان، زنبقی خریدم / به قیمت دارو تاجی برای آرمان‌شهر دور دستم ساختم.)

در این قصیده بیاتی از زخم‌های سر باز کرده دوران کودکی در زادگاهش شکوه می‌کند، و از نابودی خویش و بر باد رفتن همه چیز برای رسیدن به مدینه فاضله سخن می‌گوید و با پرداخت بهای نان، گل زنبق می‌خرد و با پرداخت بهای دارو، تاجی می‌سازد تا از دوزخ شهر نیشابور که شکل وارونه‌ای از آرمان‌شهر شده خارج شود و به آرمان‌شهر دوردست و خیالی خود برسد. پس آنچه برای شاعر مهم است هدف او بوده که حتی قربانی کردن عزیزترین داشته‌هایش برای رسیدن به آن برای او کار سختی نیست. اتوپیای شاعر آن‌چنان دور و رسیدن به آن برای او آن‌چنان ناممکن می‌نماید که برای رسیدن به آن حاضر است از همه چیز خود بگذرد.

و در جایی دیگر سپهری در شعر «صدای پای آب»، از اینکه نمی‌تواند به آرمان‌شهر خود دست یابد آن را با عنوان بهشت گم‌شده یا شهر گم‌شده معرفی می‌کند:

«اهل کاشانم اما/ شهر من کاشان نیست/ شهر من گم شده است/ من با تاب، من با تب/ خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته‌ام/ من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم/ من صدای نفس باغچه را می‌شنوم.../ ضربان سحر چاه کبوترها/ تپش قلب شب آدینه/ جریان گل میخک در فکر/ شیهه پاک حقیقت از دور...» (سپهری ۱۳۷۶: ۱۱۶-۱۱۸) در این بهشت گم‌شده باغچه و علف و شب و گل میخک و حقیقت، همگی توسط شاعر جان بخشیده شده و در کنار او و هم نفس با او هستند، درست در یک دنیای رویایی که همه چیز حرف می‌زند و جمادات جان دارند.

### بشارت‌دهنده

بشارت دادن یعنی آوردن خبر خوش و این خبر نمادی از خوش‌بینی، امید و آرزومندی به اصلاح امور است. اعتقاد به ظهور یک منجی جهانی اختصاص به هیچ قوم یا ملتی ندارد بلکه اعتقادی کهن و عمیق است که ریشه در اشتیاق درونی آدمی دارد. این نگرش را به وضوح در ادیان آسمانی و عرفان و در افکار و عقاید ملل مختلف جهان همچون: مصر باستان، ایران، چین، هند و یونان می‌توان دید.

عبدالوهاب بیاتی و سپهری نیز متأثر از عرفان و جهان‌بینی دینی به ظهور منجی اعتقاد دارند. بیاتی در قصیده «شیء من ألف لیلۃ» از «دیوان الموت فی الحیاة» از بشارت‌دهنده‌ای سخن می‌گوید که منتظر او است:

«كانت سماء القارة / تنتظر البشارة... / ألفاً من السنين أوتزید / تحت ركام الورق  
المیت و الجلید / أنتظر الغائب من دمشق / یأتی علی جواده تحت حراب البرق /  
مکتسحاً ركام هذا القبر / و مشعلاً نیرانه فی القفر.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۱۷۷/۲)

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۶۹

(آسمان قاره/ در انتظار بشارت بود/ هزار سال و یا بیشتر/ زیر برگ‌های مرده و یخ/ منتظر آن غائب از دمشق هستم/ که زیر نیزه‌های برآق می‌آید/ در حالی که توده‌های خاک را از روی این گور بردارد/ و مشعل خویش را در بیابان خالی روشن کند.)

در این شعر آسمان هزار سال و اندی است که در سخت‌ترین شرایط در انتظار یک رهایی‌بخش است و او نیز همراه آسمان در انتظار یک منجی است بشارت‌دهنده‌ای که سوار بر اسب از میدان‌های نبرد می‌آید تا طومار جهل و ستم را در هم نوردد و مشعل عدالت و هدایت را در هستی برافروزد.

در قصیده «شیء من ألف لیلة و لیلة» بیاتی نقاب سندباد بر چهره می‌زند و سوار بر اسب سیاه و بالدار در کسوت یک منجی ظاهر می‌شود:

«أطیرُ کلَّ لیلة علی جوادِ الأسودِ المجنحِ المسحورِ / إلی بلادِ لم تزورِها ولم تنظری وحیدةً فی بابها المهجور... / أحملُ مصباحَ علاء‌الدین / أغرقُ فی الفجرِ المغنی الشاحبِ الحزین / أمدُّ سلماً من الأصواتِ / أرقي به لبابل / مغنیاً و ساحراً أبحثُ فی جناحها المعلقة عن زهرة زرقاء.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۱۷۴/۲)

(هر شب سوار بر اسب سیاه بالدار سحرآمیزم پرواز می‌کنم به سوی سرزمین‌هایی که آن‌ها را ندیده‌ای و تنها بر دروازه مهجورش به انتظار نشسته‌ای... / چراغ علاء‌الدین را با خود دارم/ در سپیده‌دم آوازه‌خوان، غمگین، پریده رنگ غرق می‌شوم/ پلکانی از صداها را برایت می‌گسترانم آن را تا بابل می‌برم و آوازه‌خوان و جادوگرانه در باغ‌های معلقش به دنبال گلی آبی‌رنگ می‌گردم.)

بیاتی همواره منتظر است، منتظری کنشگر که پیوسته آماده و خوش‌بین است. خوش‌بین به فردایی پیروز که مؤمنانه به آن معتقد است. سهراب سپهری در شعر «پیامی در راه» همچون بیاتی در شمایل یک منجی و یک نیرو ماورایی ظاهر می‌شود و بشارت‌هایی می‌دهد:

«روزی خواهم آمد و پیامی خواهم آورد/ در رگ‌ها نور خواهم ریخت/ و صدا خواهم در داد/ ای سبدهاتان پر خواب! / سبب آوردم سبب سرخ خورشید/ خواهم آمد گل یاسی به گدا خواهم داد/ زن زیبای جزامی را گوشواره خواهم بخشید/ کور را خواهم گفت چه تماشا دارد باغ! ... / خواهم آمد سر هر دیواری میخکی خواهم کاشت/ پای هر پنجره‌ای شعری خواهم خواند.» (سپهری ۱۳۸۹: ۳۳۸ - ۳۳۶)

سپهری همچون بیاتی نقاب یک منجی را به چهره می‌زند و پیام‌رسان هدایت و روشنی می‌گردد و مردم را از خواب غفلت بیدار می‌کند، به تهیدستان کمک می‌کند و همگان را بصیرت می‌بخشد. در شعر «سوره تماشا» سپهری آمدن منجی را بشارت می‌دهد:

«من آنان را به صدای قدم پیک بشارت دادم/ و به نزدیکی روز و به افزایش رنگ/ به طنین گل سرخ پشت پر چین سخن‌های درشت... / می‌شنیدیم که به هم می‌گفتند، سحر می‌داند سحر! / سر هر کوه رسولی دیدند.» (۱۳۹۵: ۹۰ و ۸۹)

در این شعر سپهری دیگر نقاب بشارت‌دهنده را بر چهره نمی‌زند بلکه به همه تأکید می‌کند صدای پای بشارت‌دهنده را بشنوند و به روشنایی روز و به زیبایی گل سرخ ایمان بیاورند و اندکی صبر کنند که سحر نزدیک است و بشارت‌دهنده در راه. در ادبیات عرفانی مشرق زمین انتظار، مفهومی بس والاست که بسیار به آن پرداخته شده است.

## زیستن در حال

از عمده‌ترین مضمون‌های عرفانی در سروده‌های بیاتی و سپهری پرداختن به حال و نفی گذشته و آینده است تفکری نیرومند که به اشکال مختلف در عرفان ایرانی و شرقی مطرح است، در این دیدگاه استفاده حداکثری از حال و تکیه ناپذیری

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ — بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب بیاتی... / ۷۱

گذشته و آینده مدنظر است. فردایی که شاید نباشد و دیروزی که دیگر نیست.

عبدالوهاب بیاتی در این راستا این گونه می‌سراید:

«هذه الآلامُ و هذه السَّجونُ و الأصفادُ/ شهادةُ الميلادِ يا خيَّامُ/ في هذه الأيامِ؛  
دفنتُ رأسي في الرَّمالِ رأيتُ الموتَ في السَّرابِ/ فقيرٌ هذا العالمِ الجواب.../  
الموتُ في كلِّ مكانٍ ضَرَبَ الحصارَ/ فلنُشربَ الليلةَ حتَّى يسقطَ الخمارُ في بركة  
النَّهارِ.» (بیاتی ۱۹۹۵: ۷۰/۲)

(آیا این دردها و این زندان‌ها و زنجیرها/ گواهی تولد است ای خیام/ در این روزها/ سرم را در شن دفن کردم/ مرگ را در سراب دیدم/ این جهان گذرا، تهیدست است/ مرگ در هر جایی سر به دیوار می‌کوبد پس باید امشب تا افتادن باده فروش در آبگیر روز بنوشیم.)

در این قصیده بیاتی همچون عارفی تمام قد، مرگ را ندیده می‌گیرد و آن را سرابی بیش نمی‌داند و جهان را فقیر و تهیدست می‌شمارد و با این مقدمه اثبات می‌کند که مهم حال است و باید از لحظه، لحظه زندگی استفاده کرد و شاد بود. سهراب در شعر «شب آرامی بود: این چنین می‌گوید:

«زندگی، راز بزرگی است که در ما جاریست/ زندگی فاصله آمدن و رفتن ماست/ زندگی آبتنی کردن در این رود است.../ زندگی درک همین اکنون است/ زندگی شوق رسیدن به همان فردایی است/ که نخواهد آمد/ تو نه در دیروزی و نه در فردایی/ ظرف امروز پر از بودن توست/ شاید این خنده که امروز دریغش کردی/ آخرین فرصت همراهی با امید است.» (سپهری ۱۳۸۹: ۲۹۳)

سپهری معتقد است که زندگی یک رازست، رازی سر به مهر که آدمی نباید در رمزگشایی آن خود را بیازارد:

«کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ/ کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم/ پشت دانایی اردو بزنیم/ کار ما شاید این است که میان گل

نیلوفر و قرن / پی آواز حقیقت بدویم (سپهری ۱۳۸۹: ۲۹۶)

آنچه مهم است فقط اکنون است حتی شوق رسیدن به فردا در رگ اکنون جاری است نه دیروز ارزشمند است و نه فردا فقط باید اکنون شاد بود، چرا که شاید فردایی نباشد.

## مرگ

مرگ از مقوله‌هایی است که همواره در عرفان اهمیت داشته و از دل مشغولی‌های عارفان به شمار می‌رفته است؛ نگاه عارفان به مرگ همواره از جنس دیگر بوده است. آنان هرگز از مرگ نهراسیده‌اند و گاه آن را به سخره گرفته‌اند. مرگ در عرفان پایان زندگی و نابودی و فنا نیست، بلکه منظور از مرگ رهایی از همه تعلقات و وابستگی‌های مادی است. در این نگاه، مرگ پرواز از خاک به جهان پاک است و عارف بر این باور است که عشق الهی نابودکننده ترس از مرگ است، همان‌گونه که مولوی گفته است:

مرگ آشامان ز عشقش زنده‌اند / دل ز جان و آب بر کنده‌اند  
(بلخی ۱۳۷۳: ۵۳۲)

عبدالوهاب بیاتی نیز در قصیده «کلمات لاتموت» مرگ را پایان راه نمی‌داند:  
«کلماتی لن تهرم / کلماتی لن تهزم / فأنا أنتظر المدَّ لأرحل / یا منديلاً بالدمع  
يُبَلِّل / و أنا أبصرُ و سمائي تُمطرُ عبرَ الظلمات / أحزانَ الفقر.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۱۶۹/۲)  
(کلماتم پیر نخواهند شد / کلماتم شکست نخواهند خورد / من به انتظار بالا آمدن  
آب می‌نشینم تا رخت سفر ببرندم، ای دستمال اشک‌آلود / من می‌نگرم و آسمانم  
از دل تاریکی‌ها / اندوه تهیدستان را می‌بارد.)

در جایی دیگر صدای پای مرگ را هر لحظه می‌شنود: «الموتُ في المرأة / أراه كل



س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ — بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۷۳

لیلة، أراه/ یَحْدِجْنِی بِنظرة استهزاء/ و عندما أُرْمِی شباکی حوله یَصْفِر لی و یخْتَفِی  
كَأَلْجِنٌّ فِی الْإِبْرِیقِ.» (البیاتی ۱۹۹۵: ۱۷۱/۲)

(مرگ در آینه است/ هر شب می‌بینمش، می‌بینمش/ با نگاهی تمسخرآمیز به من  
می‌نگرد/ و چون دامن را بر او می‌افکنم سوت می‌کشد/ و همچون غول در چراغ  
جادو پنهان می‌شود.)

گویا مرگ همزاد بیاتی است هر روز چندین بار در آینه آن را می‌بیند که با  
نگاهی خیره، زندگی شاعر را به سخره می‌گیرد، ولی وقتی که شاعر با شجاعت  
می‌خواهد آن را در دام افکند همچون غول چراغ جادو ناپدید می‌گردد.

سهراب سپهری نیز همچون بیاتی از مرگ نمی‌هراسد و می‌گوید:

«نهراسیم از مرگ/ مرگ پایان کبوتر نیست/ مرگ وارونه یک زنجره نیست/  
مرگ در ذهن افاقی جاری است/ مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن  
دارد/ مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید.» (سپهری ۱۳۹۵: ۲۹۴)  
همان‌گونه که حافظ شیرازی در توصیف مرگ گفته است:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق      ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما  
(حافظ ۱۳۸۲: ۱۶)

سهراب به همه اعلام می‌کنند که نباید از مرگ ترسید؛ چرا که اساساً مرگ  
ترسناک نیست. وی بر این باور است که مرگ خط پایان نیست و تلاش برای  
زندگی و ماندن، یعنی جاری بودن مرگ در زندگی؛ چرا که زندگی در تقابل با  
مرگ معنا می‌گیرد. اگر واقع‌بینانه به مرگ نگاه شود در جایش نعمت است و  
زیبا و در آب و هوای خوش اندیشهٔ نشیمن خواهد داشت. سهراب بر این باور  
است که از دل تاریک مرگ می‌توان صبح روشن امید را بیرون کشید و برخوردار  
مثبت با مرگ داشت و چهرهٔ سیاه و خوفناک مرگ را طلایی و تطهیر کرد؛ در  
شعر «مسافر» این‌گونه مرگ را به تصویر می‌کشد:

«همیشه با نفس تازه راه باید رفت/ و قوت باید کرد/ که پاک پاک شود

صورت طلایی مرگ.» (سپهری ۱۳۹۵: ۳۱۲)

سپهری بسان مولوی ترسی از مرگ ندارد و همواره در جست‌وجوی مرگ

است، همان‌گونه که مولوی در دیوان شمس خطاب به مرگ چنین می‌گوید:

مرگ اگر مرد است آید پیش من      تا کشم خوش در کنارش تنگ‌تنگ

من از او عمری بگیرم جاودان      او ز من جانی ستاند رنگ‌رنگ

(بلخی ۱۳۷۶: ۵۱۶)

### نتیجه

با توجه به بررسی نمونه‌های شعری عارفانه عبدالوهاب بیاتی و سهراب سپهری و بررسی‌هایی که در آن‌ها صورت گرفت نتایج زیر به دست آمد:

۱- هر دو شاعر دارای شعر نغز با رویکرد عرفانی بوده که عشق را در خدمت عرفان اسلامی گرفته و بدان رنگ و صبغه شرعی داده‌اند و می‌توان گفت که شاعرانی دگراندیش هستند.

۲- در اشعار خود به تقلید از نگاه گذشتگان نمی‌پردازند و با نگاهی نوین به پدیده‌ها می‌نگرند که این نوگرایی هم در شکل و هم محتوای اشعارشان آشکار است.

۳- از نظر شکل هر دو شاعر، شاعرانی صاحب سبک هستند که بسیاری شعرشان را سرمشق اشعار خود قرار دادند و به لحاظ محتوایی بسیاری از باورهای کهن گذشتگان را به چالش کشیده‌اند و هستی را تجلی اراده خداوند می‌دانند.

۴- هر دو شاعر همچون بسیاری از عارفان، وابسته محض به یک دین نیستند، بلکه با توجه به نگاه عارفانه و عاشقانه و نیز با نگاه فرادینی خود هر یک از ادیان را جلوه‌ای از حق می‌شمارند.

۵- بیاتی و سپهری در اشعارشان به دنبال جامعه آرمانی خود می‌گردند، جامعه‌ای

- س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ — بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۷۵
- سرشار از آرامش و نیک‌بختی و سعادت انسان، ناکجاآبادی که قبله‌گاه عارفان حقّ تعالی است.
- ۶- هر دو شاعر برای رسیدن، به جامعه آرمانی خود اعتقاد به یک بشارت‌دهنده دارند، بشارت‌دهنده‌ای که بتواند آدمی را از هلاکت، در روزمره‌گی خویش برهاند و او را مؤمنانه به ساحل هدایت و عدالت رهنمون سازد.
- ۷- زیستن در حال، و مرگ ناهراسی از ویژگی‌های بارز دو شاعر است که ریشه در مطالعات و باورهای عمیق عرفانی، اسلامی آنان دارد.
- ۸- البته در رویکرد عرفانی دو شاعر تفاوت‌هایی هم وجود دارد، بیاتی با استفاده از مضامین و اصطلاحات عرفانی می‌کوشد تا به اصلاح جامعه پردازد، و در واقع شعر او، شعری متعهد با رائحه عرفانی است.
- ۹- زبان بیاتی، زبان عرفان است، زبانی که با درون‌مایه مفاهیم اجتماعی در آمیخته می‌شود، اما عرفان سپهری، عرفانی طبیعی است؛ وی می‌کوشد با استفاده از طبیعت و مظاهر آن به آرامش درون برسد.
- ۱۰- نگاه سپهری به عرفان نگاهی ابزاری نیست، بلکه آن را جزئی از هدف که همان دست‌یابی به آرامش و کمال است می‌داند.

## پی‌نوشت

- (۱) جدوکریشنامورتنی (۱۹۸۶ - ۱۸۹۶) از عارفان معروف هندی است. برخی او را تجسد مسیح می‌دانستند و او را مقدّس می‌شمردند ولی او بعدها این ادعا را رد کرد.

## کتابنامه

- قرآن کریم.
- آریانپور کاشانی، منوچهر. ۱۳۸۸. فرهنگ جامع پیشرو. تهران: جهان رایانه.
- آقاجعفری، هما. ۱۳۸۶. «آرمان‌شهر از دیدگاه مکاتب و فلاسفه». دو ماهنامه حدیث زندگی.

۷۶ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی — حسین اعتمادی - ناهده فوزی - مهرداد آقائی

ش ۵ (پیاپی ۳۸). صص ۸۰-۶۲.

اردلانی، شمس‌الحاجیه. ۱۳۹۵. «کارکرد اسطوره‌ها در اشعار سهراب سپهری». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۲. ش ۴۲. صص ۴۲-۱۱.

اسوار، موسی. ۱۳۸۱. از سرود باران تا مزامیر گل سرخ. تهران: سخن.

اصفهان‌نی عمران، نعمت. ۱۳۸۹. «حقیقت‌جویی عارفانه سهراب سپهری با رویکردی تطبیقی به عرفان اسلامی و بودایی». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی (ادبیات تطبیقی). دوره ۴. ش ۱۴. صص ۴۲-۲۹.

اویسی‌کهنخا، عبدالعلی. ۱۳۹۲. «آزاد اندیشی در ابوسعید و سهراب سپهری». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۹. ش ۳۳. صص ۳۱-۱۱.

البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۹۰. دیوان عبدالوهاب البیاتی. بیروت: دارالعودة.

\_\_\_\_\_ . ۱۹۹۵. الأعمال الشعرية الكاملة المجلد الأول و الثاني. بیروت: دارالعودة.

بلخی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۳. مثنوی معنوی. تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ . ۱۳۷۶. کلیات شمس تبریزی. تهران: امیرکبیر.

تهرانی، جواد. ۱۳۵۹. بحثی در مبادی و اصول تصوف و عرفان. تهران: بینا.  
ثروتیان، بهروز. ۱۳۸۹. صدای پای آب. تهران: نگار.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۲. دیوان حافظ. تهران: یزدان.

خالدی، احمد. ۱۳۸۱. گزارش زندگی و عرفان علامه آملی. قم: معارف.

زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۹۲. نقد ادبی. ج ۱۰. تهران: امیرکبیر.

سپهری، سهراب. ۱۳۸۹. هشت کتاب. تهران: فرهنگ نما.

\_\_\_\_\_ . ۱۳۷۶. راز گل سرخ. تهران: به نگار.

\_\_\_\_\_ . ۱۳۹۵. اتاق آبی. تهران: نشر مهرصفا.

سیفی، محسن و مهوش حسن‌پور. ۱۳۹۶. «نمادپردازی عرفانی در قصیده «بکائیه إلى حافظ الشیرازی» سروده عبدالوهاب البیاتی با نگاهی به تأثیرپذیری از حافظ». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۳. ش ۴۴. صص ۱۵۸-۱۲۹.

- س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - بررسی تطبیقی عارفانه‌های عاشقانه عبدالوهاب البیاتی ... / ۷۷
- شبستری، معصومه. ۱۳۸۳. «عبدالوهاب البیاتی اسطوره‌ای زنده». فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. ش ۷-۶ (ضمیمه زبان و ادبیات عربی). صص ۹۶-۷۷.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰. شعر معاصر عربی. تهران: سخن.
- صادقی شهپر، رضا. ۱۳۸۷. «تحول و تعالی اندیشه دنیای آرمانی در شعر فروغ فرخزاد». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۴. ش ۱۱. صص ۹۳-۸۰.
- الطبرسی، ابومنصور. ۱۴۱۶. الاحتجاج. به کوشش بهادری و هادی به. تهران: اسوه.
- غنیمی هلال، محمد. ۱۳۹۰. ادبیات تطبیقی. ترجمه سیدمرتضی آیت‌الله زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر.
- فوزی، ناهده. ۱۳۸۳. عبدالوهاب البیاتی حیات و شعره در مطالعه تقدیه. تهران: ناراالله صنوبر.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۹. «هاجس الاغتراب والترحال عند عبدالوهاب البیاتی»، فصلنامه الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية و آدابها. دوره ۶. ش ۱۴. صص ۵۳-۳۷.
- قدوسی، کامران. ۱۳۸۷. «بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی (ادبیات تطبیقی). دوره ۲. ش ۵. صص ۱۴۴-۱۳۱.
- کامل، روبرت. ۱۹۹۶. اعلام الأدب العربی المعاصر. بیروت: مرکز الدراسات للعالم العربی المعاصر.
- مدنی، رضا. ۱۳۸۷. عرفان اسلامی و عرفان التقاطی. تهران: راه نیکان.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۸۵. کلیات علوم انسانی. تهران: صدرا.
- معروف، یحیی و سارا رحیمی پور. ۱۳۹۱. «تأثیرپذیری و رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی». فصلنامه الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية و آدابها. دوره ۸. ش ۲۴. صص ۱۳۹-۱۰۹.
- میکائیلی، حسین. ۱۳۸۹. «پیوند عرفان و رمانتسم در شعر سپهری». فصلنامه مطالعات عرفانی. ش ۱۱. یازدهم. صص ۲۹۴-۲۷۳.
- یلمه‌ها، احمدرضا و مسلم رجبی. ۱۳۹۶. «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر سهراب سپهری و عبدالوهاب البیاتی». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره ۱۱. ش ۴۱. صص ۳۵-۹.

## References

*The Holy Quran.*

Āqāja'farī, Homā. (2007/1386SH). "Ārmān-šahr az dīdgāh-e makāteb va falsafe". *Hadīs-e*

*Zendegī*. No. 5. Pp. 62-80.

Al-bayaātī, Abdolvahhāb. (1990/1410AH). *Dīvān-e Abdolvahhāb al-bayaātī*. Beirut: Dār al-awdat.

\_\_\_\_\_. (1995/1416AH). *Al.a'māl al-še'riyyat al-kāmelat*. 1<sup>st</sup> & 2<sup>nd</sup> Vol. Beirut: Dar al-awdat.

Al-tabresī, Abūmansūr. (1995/1416AH). *Al-ehtejāj*. With the Effort of Bahādorī & Hādī Beh. Tehrān: Osve.

Ardalānī, Šams al-hajīe. (2016/1395SH). "Kārkard-e ostūre-hā dar aš'ār-e sohrāb sepehrī". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 12. No. 42. Pp. 11- 42.

Ārīyānpūr Kāšānī, Manūčeher. (2009/1388SH). *Farhang-e jāme'-e pīšrow*. Tehrān: Jahān-e Rāyāne.

Asvār, Mūsā. (2002/1381SH). *Az sorūd-e bārān tā mazāmīr-e gol-e sorx*. Tehrān: Soxan.

Balxī, Jalāluoddīn Mohammad. (1994/1373SH). *Masnavī-ye ma'navī*. Tehrān: Amīrkabīr.

\_\_\_\_\_. (1997/1376SH). *Kollīyāt-e šams-e tabrizī*. Tehrān: Amīrkabīr

Esfahānī Emrān, Ne'mat. (2010/1389SH). "Haqīqat-jūyī-ye ārefāne-ye sohrāb sepehrī bā rūykardī tatbīqī be erfān-e eslām va būdāyī". *Fasl-nāme-ye Motāle'āt-e Adabīyāt-e Tatbīqī*. Year 4. No. 14. Pp. 29-42.

Fawzī, Nāhede. (2004/1383SH). *Abdolvahhāb al-bayātī Hayātohu va še'rohū*. Tehrān: Sārallāh.

\_\_\_\_\_. (2010/1389SH). "Hājes al-eqterāb va alterhāl enda abdolvahhāb al-bayātī". *Fasl-nāme-ye Al-jam'īyyat Al-'elmīyyat Al-irānīyyat Lelloqat Al-arabīyyat va Adābohā*. Year 6. No. 14. Pp. 37-53.

Hafez Šīrāzī, Šamseoddīn Mohammad. (2003/1382SH). *Dīvān-e Hāfez*. Tehrān: Yazdān.

Kamble, Robert. (1996/1417AH). *A'lām al-adab al-arabī al-mo'āser*. Beirut: Al-derāsāt Lel'ālam Al-arabī Al-mo'āser.

Madanī, Rezā. (2008/1387SH). *Erfān-e eslāmī va erfān-e elteqātī*. Tehrān: Rāh-e Nīkān.

Ma'rūf, Yahyā and Sarā Rahīmīpūr. (2012/1391SH). "Ta'sīr-pazīrī va ramz-gerāyī-ye abdolvahhāb al-bayātī az mowlavī". *Fasl-nāme-ye Al-jam'īyyat Al-'elmīyyat Al-irānīyyat Lelloqat Al-arabīyyat va Ādābohā*. Year 8. No. 24. Pp. 109-139.

Mīkā'īlī, Hossein. (2010/1389SH). "Peyvand-e erfān va romāntīsm dar še'r-e sepehrī". *Fasl-nāme-ye Motāle'āt-e Erfānī*. No. 11. Pp. 273-294.

Motahharī, Mortazā. (2006/1385SH). *Kollīyāt-e olūm-e ensānī*. Tehrān: Sadrā.

Oveysī Kahxā, Abdolalī. (2013/1392SH). "Āzād-andīšī dar abūsa'id va sohrāb sepehrī". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 9. No. 33. Pp. 11-31.

Qanīmī Helāl, Mohammad. (2011/1390SH). *Adabīyāt-e tatbīqī*. Tr. by Seyyed Mortazā Ayatollāh Zāde Šīrāzī. Tehrān: Amīrkabīr.

Qoddūsī, Kāmrān. (2008/1387SH). "Barresī-ye tatbīqī-ye tabi'at-gerāyī-ye ārefāne dar āsar-e Sohrāb Sepehrī and Gibran Khalil Gibran". *Fasl-nāme-ye Motāle'āt-e Adabīyāt-e Tatbīqī*. Year 2. No. 5. Pp. 131-144.

Sādeqī šahpar, Rezā. (2008/1387SH). "Tahavvol va ta'alī-ye andīše-ye donīyā-ye ārmānī dar še'r-e forūq farroxxād Poetry". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 4. No. 11. Pp. 80-93.

Sepehrī, Sohrāb. (2010/1389SH). *Hašt ketāb*. Tehrān: Farhang-namā.

\_\_\_\_\_. (1997/1376SH). *Rāz-e gol-e sorx*. Tehrān: Beh Negār.

\_\_\_\_\_. (2016/1395SH). *Otāq-e ābī*. Tehrān: Mehr Safā.

Servatīyān, Behrūz. (2010/1389SH). *Sedā-ye pā-ye āb*. Tehrān: Negār.

Seyfī, Mohsen & Mahvaš Hasanpūr. (2017/1396SH). "Namād-pardāzi-e erfānī dar qasīde-ye bokā'īyat elā hāfez al-šīrāzī sorūde-ye abdolvahhāb al-bayātī bā negāhī be ta'sīr-pazīrī az hāfez". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 13. No. 44. Pp. 129-158.

Šabestārī, Ma'sūme. (2004/1383SH). "Abdolvahhāb al-bayātī ostūre-ī zende". *Fasl-nāme-ye Dāneškade-ye Adabīyāt va Olūm-e Ensānī*. No. 6-7. Pp. 77-96

Šafī'ī Kadkanī, Mohammad Rezā. (2001/1380SH). *Še'r-e mo'āser-e*

*arabī*. Tehrān: Soxan.

Tehrānī, Javād. (1980/1359SH). *Bahsī dar mabādī va osūl-e tasavvof va erfān*. Tehrān: Bīnā.

Xāledī, Ahmad. (2002/1381SH). *Gozāreš-e zendegī va erfān-e allāme āmolī*. Qom: Ma'āref.

Yalmehā, Ahmad Rezā and Moslem Rajabī. (2017/1396SH). "Barresī-ye tatbīqī-ye nostāloži dar še'r-e sohrāb sepehri". *Fasl-nāme-ye Motāle'āt-e Adabīyāt-e Tatbīqī*. Year 11. No. 41. Pp. 9-35.

Zarīnkūb, Abdolhossein. (2013/1392SH). *Naqd-e adabī*. 10<sup>th</sup> ed. Tehrān: Amīrkabīr.